

نمایشنامه رحمان

نوشته: س. آزاد

اپریل 2006

جوانک ریشو که کلاه پکول بر سر دارد، بر مسند گویا قضا نشسته و تفتیش عقاید مینماید! شخصی که در مقابلش با یک خضوع نمایان ایستاده است، کتابی را با دست های بجلو کشیده اش طوری محکم و به احترام نگهداشته، انگار که زاری و نیایش نماید!

ریش، پکول و پیراهن و تنبان پاکستانی قاضی جوان، سمبول مجاهد، و ژست های معنادارش، نمایانگر عصبیت قرون وسطایی اسلام سیاسی بنیادگرا میباشد.

قیافه بظاهر وحشت زده رحمان، حالت تضرع متهمی را به نمایش میگذارد که با تمسک به "انجیل مقدس"، اما بیهوده میکوشد، برای نجات سر، خداپرستی، تزکیه نفس و صفاک ایمان خودش را بمبادی بنیادین مشترک با قاضی مسلمان، ثابت نماید!

این یگانه منظره آشکار و واقعی از "نمایشنامه رحمان" میباشد که تصویر صامت ولی گویای آن را، جهانیان بتازگی و طی روز های متوالی، بر روی صفحات تلویزیون مشاهده نموده اند.

سخن بر سر رویدادی است قضایی، یعنی روایتی زنده از یک منازعه کم نظیر و یا بی نظیر در تالار قضایی تفتیش عقاید در کابل!

موضوع مورد منازعه، طرف های دعوا، زنجیره حوادث، سیر استثنایی و برق آسای ماجرا، و بالاخره پایان شگفت انگیز "معضله" همه و همه اما، بیشتر به یک نمایشنامه مسخره و مبتذل هنری شباهت می یابند، تا یک دعوی حقوق قضایی؛ عنوان "نمایشنامه" به اسم قهرمان اصلی ماجرا، یعنی "رحمان" ، همین واقعیت را تداعی می نماید.

داستان چیست؟ سناریوی آن چه میباشد؟ صحنه های تراژیک و در عین حال خنده آور این درامه کدام ها اند؟ چگونه است که یک چنین رویدادی "فرید" بازتاب جهانی می یابد؟ ارزش هنری "نمایشنامه" در چیست؟ و بالاخره پیام ها و درس های عبرت انگیز آن چه میباشند؟

برای دریافت پاسخ همچو پرسش هایی، بهتر است خود "نمایشنامه" را، باردیگر در مخیله خویش به ایجاز، اما بدقت و امعان مرور و بررسی نماییم؛ هرچند بررسی ما در اینجا، طبیعتاً بمشاهده تنها پرده شناخته شده "نمایشنامه" استناد دارد؛ با این وجود، کافی خواهد بود تا ناظر تیزبین و موشگاف بتواند، با تجسم ذهنی و منطقی کلیت سناریو، ادوار ندیده را تماشا کند؛ ناگفته ها را بشنود؛ نقش های عقب پرده و بازیگران ناپیدای آنرا شناسایی کند؛ و بدینسان منطق درونی "نمایشنامه رحمان" و سرانجام عملی قابل پیش بینی آنرا، عمیقاً درک نماید:

رحمان به **روبرناختن از اسلام متهم** است؛ این در واقع موضوع مورد منازعه قضایی، و به سیاق دیگر، "جرمی" میباشد که به رحمان نسبت داده میشود! سوای آن، او هیچ جنایت دیگری را مرتکب نگردیده است.

مجازات چنین " ارتدادی " هم، گویا از دیدگاه اسلام، قتل نفس یا همان اعدام میباشد که نهایتاً بایست با آویختن ریسمان دار به گردن رحمان مظلوم، عملی گردد!

همین تهدید تکان دهنده، اوج تراژیک " نمایشنامه رحمان " است، بشرطی که سیر منطقی کار دادگاه، با التزام عملی به احکام شریعت که حق، فرمان و رضای خداوندی را تمثیل مینماید، روال طبیعی اسلامی خودش را طی کند!

اما خوشبختانه قرار نیست که " نمایشنامه رحمان " ، با وصف صحنه پردازی های دراماتیک خود که خیال بهت زده و روح و روان معذب بیننده را در همناوایی هومانستی با " رحمان " ، پیوسته در حالت ترس، رعب و اضطراب نگه میدارد، روال اسلامی یافته و براین مبنا، پایانی تراژیک داشته باشد؛ این نتیجه منطقی را، چنانچه خاطرنشان گردید، ناظری تیزبین می تواند پیشاپیش، با تشخیص فضای حاکم بر " نمایشنامه " ، با شناخت از پیش زمینه های تاریخی، روابط درونی مجموعه حوادث و ادوار، بویژه نقش تعیین کننده بازیگران پشت پرده نمایشنامه، بخوبی پیش بینی نماید. البته " رحمان " خودش پیش از دیگران، به نهایت " پیروزمند " نمایشنامه کاملاً ایقان دارد، چون او قهرمان اصلی نمایشنامه است که بنابراین، بیگمان بر کلیت سناریوی آن وقوف داشته و همه را از بر کرده است؛ راز فروتنی، پایداری، جرأت و صراحت وی هم، در همین واقعیت نهفته میباشد!

اما میان آرامش پایانی این نمایشنامه، و توالی ادوار تراژیک آغازینش، گهگاهی هم پرده های ظریفی از یک کمدی بی مزه کشیده میشوند که بذات خود، هم سنگینی تصنعی عذاب روانی " رحمان " ، و هم کشش عصبی همناویان هومانست وی را تقلیل می بخشند؛ ارزش هنری نمایشنامه در واقع، چنانچه خواهیم دید، در چنین ظرافت های " بدیع " و خنده آوری خود نمایی میکنند!

تهدید رفتن به زیر چوبه دار، چنانچه مشاهده نمودیم، آغازین پرده و اوج تراژیک " نمایشنامه رحمان " میباشد؛ هرچند در توجیه و یا رد چنین حکم و مجازاتی، استدلال های شرعی متفاوتی می توانند وجود داشته باشند که همه به یکسان، به متون و نصوص نظری اسلامی استناد نمایند، ولی از نظر تاریخی، برای معالجه چنین مسئله قضایی، در تجربه عملی حکومت اسلامی - از خلافت تا امارت و از سلطنت تا جمهوریت - گرایش به تطبیق حکم اعدام، همواره رجحان داشته است که میشود آنرا بسادگی به اثبات رسانید.

قضاوت بر تجربه عملی گذشته و حال " حاکمیت اسلامی " هرچه باشد، رویکرد به چنین مجازاتی را در شرایط و روزگار دنیای متمدن آستانه قرن بیست و یکم اما، هرگز نمیشود با هیچ علم و معرفت انسانی، با هیچ استدلال و برهان منطقی و متمدنانه، با هیچ قرینه و بهانه زمینی و آسمانی، پذیرفته و توجیه کرد؛ " نمایشنامه رحمان " چه بسا به همان شیوه بغایت مستهجن و تحقیرآمیز خودش، ناخواسته براین حقیقت اما صحنه میگذارد. چه کسی می تواند و باید، این شرع آسمانی و سنت تاریخی حکومت اسلام را در حق بظاهر فلک زده ای همچون " رحمان " عملی سازد و چرا؟ آن ابزار های پاکیزه بررسی، تحقیق و قضاوت عادلانه شرع اسلامی در جهان کنونی اسلام، از جمله در همین جمهوریت اسلامی کابل کدام ها اند؟ دادستانی که " اشد مجازات " ، یعنی حکم اعدام را مطالبه نموده است؟! یا هیئت منصفه یک دادگاه عدل الهی، در اینجا همان قاضی ریشوی مجاهد؟! و یا هم رئیس دیوان عالی کشور، یعنی ملا شنواری طالب؟!!

چنانچه به خصلت سیاسی دست نشانده این دولت و ترکیب اجتماعی اش که چهره های شناخته شده کریه و رسوای جهادی، طالبی، خلقی، پرچمی و عناصری تازه بدوران رسیده دیگری را، در یک

اتحاد ناخجسته در سطح همان قوای ثلاثه و ارگان های نازلتر دیگرش بهم آمیخته است، عطف توجه جدی و دقیق شود، پرسش های فوق، صد هزار بار خودشان را بقوت مطرح نموده و بازهم مطرح می نمایند؛ به استثنای همان عناصر به اصطلاح دموکرات تازه بدوران رسیده ، که بخاطر جاه، مقام و پسمانده های یک سفره رنگین ، اینک سینه خزیده وارد یک بازی خفتبار گردیده و بدینسان، خود شان را به زردآبه های مردار جنایات تاریخی آلوده ساخته اند، چه کسانی از جمع همین خانواده نامقدس، صلاحیت خواهد داشت تا بر مرگ و زندگی و سرنوشت دیگران قضاوت نموده و تصمیم گیری نماید؟؟!!
خون قریب به دو میلیون انسان، چه بسا خون رشید ترین و پاکبازترین فرزندان آزاده این سرزمین را چه کسانی ریخته اند؟؟!!

خانه و کاشانه همین مردم را چه کسانی ویران نموده و چه کسانی بلاخره مردم را به این تیره روزی و بدبختی سوق داده است؟؟!!

علت العلل فرار و بیزاری رحمان و رحمان ها از اسلام جهادی و طالبی چه ، و چه کسانی مسولین این امر میباشند؟؟!!

عاملین شناخته شده همه این جنایات را ، چه مقامی، چه وقت، و در کجا بقبضه قانون و به پای میز دادگاه عدل الهی کشانیده است، تا اینک فلک زده ای همچون " رحمان مسیحی " را بخاطر جنایتی که مرتکب نشده است، به زیر چوبه دار باید کشانید؟؟!!

اما گذشته عملی تیکه داران دین، یعنی جهاد اسلام امریکایی - چه از نوع جهادی و چه طالبی - را که گویا خواهان استقرار عدالت آسمانی میباشند، نه تنها مسلمانان افغانستان از زن و مرد تا کودک و پیر و برنا، نه فقط اقلیت های دینی و مذهبی غیراسلامی، نه لامذهب ها ، نه کمونیست ها ... بلکه هر زنده جان دیگری، بگذارید بگوئیم، سنگ و چوب این دیار همه و همه بخوبی بیاد داشته و تجربه نموده اند!!! مگر نه اینست که همین ها، حتی تلویزیون را هم به نحوی سمبولیک بدار آویخته اند!
باری، ساطور خونچکان اسلامی همین دژخیمان است که بدون هیچ تمایزی، گردن همگان را بریده است!

میخ های پولادین همین ها، چه بسا که بر فرق سر خود برادران جهادی و طالبی هم فرورفته باشند که رفته اند! ندانستن " دعای قنوت " در دادگاه تفتیش عقاید دوران جهاد اینان کافی بود تا پیکره یک مسلمان " سهل انگار و غیر اصیل " یعنی غیر مجاهد و طالب را به بسیار سادگی، تازیانه شرع اسلام نوازش نماید!

امر به معروف و نهی از منکر همین ها، انگیزاسیون کلیسای کاتولیک در تاریک خانه های قرون وسطا را بفراموشی می سپارد!

دادگاه های رعدآسای صحرایی اینان، دست های حتی " خلخالی " های ولایت فقیه روزگار ما را هم که از عقب بسته اند! ...

آری، همه همین نمونه های آمیخته بخون " بیگناه و باگناه " بیانگر آنست که پاسداری از شریعت اسلام و تمکین عملی بر اصول و موازین اعتقادی آن، به هیچوجه دغدغه خاطر این تیکه داران شناخته شده دین نبوده و نمی تواند باشد؛ همین " نمایشنامه رحمان " هم به تنهایی، این واقعیت را بطور گریزناپذیری برملا میسازد!

بلاخره پرسش اینست که در قلمرو یک جمهوریت اسلامی تحت قیمومیت سردمداران اشغالگر جهان مسیحیت، عدل الهی را بفرمان کدام خلیفه، امیرالمومنین و اولی الامر می باید متحقق گردانید؟ بفرمان و توشیح مذهبی کرسی؟؟! ...

اینجاست که برای تطبیق عملی عدالت اسلامی و سنت تاریخی حکومت اسلام، گذشته از همه، بدلیل نبود مقومات و پیش شرط های لازم و ضروری آن هم، نمیشود به هیچ سند شرعی و غیر شرعی استناد نمود؛ چون استقرار عدل الهی از منظر خود اسلام، امریست که آنرا منحصرآ یک ارگان با صلاحیت و خالص مذهبی، یعنی یک خلافت، یک امارت و در یک کلام، یک دولت عادل خدایی می باید تمثیل و اعمال نماید. مگر نه اینست که دولت جمهوری هرچند اسلامی کابل و اربابان ولی نعمت آن، داعیه دموکراسی دارند؟! دولتی که فلسفه وجودی اش را، نه هیچ فرمان الهی، بلکه اراده اشغالگران و آرای زمینی گویا آزاد، مستقیم و دموکراتیک مردم ساخته، و بر همین پایه هم مشروعیت می یابد!

دولتی که اولین و آخرین وظایف و وجایب آن، باید خدمت به همین مردم یعنی تأمین عدالت اجتماعی نه آسمانی و استقرار دموکراسی باشد، که این خود رسیدگی و التزام به تمامی حقوق و آزادی های دموکراتیک، از جمله رعایت و حراست از حق آزادی عقیده و بیان هر فرد و جماعتی چون "رحمان مسیحی"، رام سنگ هندو، راجای سیک، کیم بودیست، تقی لامذهب، سردار زندیقه، حسن کمونیست و ... را ضروری و انصراف ناپذیر میسازد! ...

اما دولتمردان جمهوری اسلامی کابل به چنین مرزبندی ای باور ندارند؛ در منطق آنها میان آسمانی و زمینی، میان دولت خدایی و یک دولت دموکراتیک، هیچ خط فاصلی و هیچ دیوار چینی وجود نداشته و نمی تواند وجود داشته باشد! این معضل غیردینی، غیر منطقی و غیر علمی روشنفکرانه را، مدتهاست که ایشان به شیوه معمول خودشان گویا حل نموده اند!:

برای آنها اسلام دین و دولت است؛ بر پایه همین فلسفه رهنما، دولت آنها هم خدایی (اسلامی) میباشد، و هم جمهوری دموکراتیک، یعنی منتخب آرا و اراده آزاد مردم!

علی رغم ایدئولوژی دینی حاکم بر دولت که حق دارد بر تمامی حدود و ثغور زندگی روزمره نظارت و کنترل خودش را اعمال نماید، آنها انتخابات خودشان، قانون اساسی خودشان و قوای ثلاثه دولت اسلامی خودشان را، نمودی از قانونیت و دموکراتیسم معرفی میدارند!

آنها جهت پیشگیری یا به اصطلاح دفع مداخلات خارجی، بگذارید بگوییم، برای اغفال اذهان عمومی، " استقلالیت " خودشان را به رخ همگان میکشند!

آنها بلاخره از یک ارگان عادل و مستقل قضایی سخن می رانند که هیچ کسی و مرجعی نمی تواند و نباید در کار، اراده و تضامیم آن، تشبث، نظارت و اعمال نفوذ نماید! پس " ارتداد " رحمان، و در نتیجه سرنوشت محتوم وی را، فقط و فقط همین ارگان اعمال عدل الهی تعیین می نماید که گزیر دیگری وجود ندارد!

با عین همین سناریو میباشد که " نمایشنامه رحمان " لافزنی و یاوه سرایی را به معراج رسانیده و در نتیجه، کندوکاوی بیننده را که میخواهد بازهم و به تکرار، همه را در عمل آزمایش نماید، بطور منطقی فزونی می بخشد!

اگر قانون اساسی این دولت، ایدئولوژی رسمی حاکم بر آن را " دین مقدس اسلام " میداند، امری که هر زنده جانی بدون چون و چرا، ملزم به پذیرش و رعایت عملی آن میگردد، ورنه شمشیر اسلام

بلادرنگ به گردنش حواله خواهد شد! همین قانون اساسی همچنان به مسأله دموکراسی، حفظ کرامت انسانی، حمایت از حقوق بشر، منشور سازمان ملل و بلاخره تحقق اعلامیه جهانی حقوق بشر، هرچند بطور گذرا، فرصت طلبانه و التقاطی اشاره نموده و دولت را مکلف به رعایت همه میدانند! از همینجاست که دولتمردان جمهوری اسلامی کابل، گمان می برند که " معضل جدی لاینحل " و " تضاد آشتی ناپذیر " میان دولت دینی و خدایی و میان یک نظام دموکراتیک و سکولار، گویا زاده خیال و ذهن آشفته روشنفکران خدا نشناس میباشد!

آنها فکر می نمایند که با ردیف نمودن چند لغت و عبارت التقاطی بعاریت گرفته شده از قوانین اساسی دیگران، که حتی معنا و مدلول و زمینه های تاریخی شان را هم نمی دانند، به همچو انتقادات گویا بی پایه هم، پاسخ گفته اند!

آنها نمی دانند که آزادی عقیده و بیان که حق بلامنازع و خدشه ناپذیر هر فرد انسان است، یک اصل پایه ای همان اعلامیه جهانی حقوق بشر، یک رکن جدایی ناپذیر نظام دموکراسی، یک بنای محکم و استوار جامعه قانونمند مدنی و سکولار، و بنابراین یک دستاورد ارزشمند بشریت مترقی و آزادیخواه میباشد؛ آنها زمانی بر جدیت مسأله گویا وقوف حاصل می نمایند (شاید!) که زورق شکسته ایشان به گل نشسته باشد؛ صاف و پوست کنده بگوییم، خودشان را با " رحمان مسیحی " در تقابل ببینند! این حقیقت تردید ناپذیر را البته " نمایشنامه " با عظمت خاصی مبرهن میسازد، طوریکه آنها به روشنی در می یابند که " رحمان " بسان هر شهروند مسلمان افغانستان، دیگر یک تبعه ضعیف، بیچاره و ناتوان نمیباشد که بتوان بروی زور گفت، و با سلاح جبر و مطلقیت دینی مقهورش گردانید! " رحمان " یک مرتد هم نیست که خونسش را مباح گردانید! بلکه او تنها از اسلام به مسیحیت رو آورده است، و بنابراین اگر از حق آزادی عقیده و بیان سخنی در میان است، پس او فقط از این حق مسلم خود، استفاده نموده است! او حتی یک مسیحی عادی و " معمولی " هم نمیباشد؛

او یک مومن مسیحی از نوع و برش دیگریست، و بنابراین از جمله حقوق، امکانات و امتیازات جهان مسیحیت، و از همسویی و همدردی عملی و مستقیم دولت های قدرتمند دموکراتیک - از واشنگتن تا برلین ... و روم - برخوردار!

باری، جدیت این معضل و تضاد آشتی ناپذیر را ، چه عجب که بلاخره " رحمان مسیحی " به ایشان تفهیم نموده باشد!

این آموزه فراموش ناشدنی و شیوه برون رفت از تضاد لاینحل را، خود " نمایشنامه "، با قدرت نمایی بازیگران عقب پرده، بطرز شگفت انگیزی بیان می نماید. " رحمان مسیحی " که تا ایندم با سوگند ایمان داری به " انجیل مقدس " ، فقط خضوع، سازش و مدارا نموده بود، اینک بی باک و بی ریا، بجای عذاب چوبه دار، آرامش نگهت بخش زندگی در " جهان آزاد " را نه تنها در مخیله پرورانیده، بلکه به یک چشم بهم زدن، خودش را عملاً هم، بجلو درب حریم " واتیکان " می یابد!

اینجاست که گزاره گویی های بی پایه و های هوی یک دولت به اصطلاح قانونمند با ارگان مستقل قضایی و ... همچون خیلی موارد دیگری، بسادگی یک بالون پف شده، دود گردیده و به هوا میروند! استقلالیت مجازی ارگان قضایی که گرز هولناک کشنده اش، همواره و بی هیچ ملاحظه ای، بر فرق سر هر مسلم و مسلمه بینوا، هر سالک بیوسیله، و هر مرتد و زندیقی نجس فرود آمده بود، بی مایگی خودش را بروشنی خورشید، برهمگان برملا میسازد!

زمین زیر پای همان قاضی " مستقل " طوری بگردش آمده که او برای اولین بار، می تواند و بی هیچ توهمی، تصویر حقیقی خودش را به عینه تماشا نماید!

او در روز روشن و در پرتو رخشنده آفتاب تابان، اما ستاره های آسمان را می تواند دانه دانه شمارش نماید؛ از ثریا و پروین تا عطارد و زحل را می بیند که چشمک زنان، بوی مبارکباد میگویند، چه او بلاخره توانسته است که خویشتن خودش را شناسایی کند!

او تا ایندم هیچگاهی نیاموخته بود که عدالت روی زمین، ابعاد پیچیده ای داشته و نمیشود همه چیز را، فقط از عینک تیره اسلام بنیادگرای خودش نظاره کند؛

او بلاخره واقعیت استقلالیت و مرز روشن قلدری های متعارف خودش را شناخته، و برای نخستین بار می داند که کوه هم بر سرخود راه دارد!

با این وجود، اما قاضی مجاهد بلاخره نمی داند که چه کند! جهاد اسلام امریکایی، حاکمیت دولت خدایی، تلاش برای استقرار عدل الهی ... و حاصل همه را، که عملاً آزموده است؛ کار دیگری هم از او ساخته نیست، چون بجز شلاق زنی، دست بری، سربری، و اموال یتیم و بیوه بینوا را بغنیمت گرفتن، چیز دیگری را اصلاً فرا نگرفته است!

جهاد دوباره؟! ولی علیه کی؟ علیه حامیان جهاد قبلی و رهبران جهادی خودش، جهاد علیه جهادگران؟!!

اینکار هم بدلیل زیادی، دیگر ممکن و عملی نمیشود، زیرا گذشته از همه، مردم هرگز دیگر از جهاد و جهادگران بدرقه نخواهند کرد؛

همه این پرسش ها و پاسخ ها، تگرگ وار بر مخیله اش یورش برده و ذهن قاضی مجاهد را می آزارند؛ به همین خاطر است که او بر فرق خورده، و در نتیجه، در همین مرحله آغازین شناخت خودش در جا می زند؛ چون پیگیری را بلد نمیشود!

برده کشیده میشود؛ " نمایشنامه " دور جدید خودش را می آغازد؛ صحنه بکلی عوض شده است؛ آن حالت تراژیک حاکم، به ناگهان جای خودش را به یک کمدی بغایت مسخره، خالی نموده است! نازک خیالی ها و شاهکار های هنری " نمایشنامه " ، در همین پرده است که بطور برجسته ای خود نمایی میکنند:

قوت های ثلاثه جمهوریت که تا ایندم، مظهر برجسته گویا " استقلالیت " ، " قانونیت " و " دموکراتیسم " جامعه مدنی، در اذهان مردم تبلیغ میگردید، بی هیچ زمینه و ملاحظه ای، بیکباره در یک ارگان یگانه ادغام میگردند! دیگر نه به قاضی ای نیاز است، و نه بوجود متهم، دعوا و مرافعه ای! یعنی بازرسی همان منازعه هنگامه ساز شرعی را، نه ارگان نام نهاد مستقل قضایی، بلکه یک دیپلوماسی تهوع آور پراگماتیستی حل و فصل می نماید؛ راه حل هم خیلی ساده است که کلید آن، اما نه در دست یک اداره وابسته و فاقد هرگونه اراده ای در کابل، بلکه در واشنگتن، برلین، ... روم، یعنی در واتیکان بدست توانای پاپ اعظم میباشد!

کافی است لگام را اندکی سفت نمایند، تا خنگ گویا رمیده از کمند، باردیگر براه آید؛ مگر نه اینست که با یک مخابره کوتاه تلفونی، سرنوشت بظاهر محتوم و مقدر " رحمان مسیحی " ، سرانجام دیگری یافته، و او در یک چشم بهم زدن به ایتالیا می رسد؟!!

دیپلوماسی پراگماتیستی، اما ناگزیر است برای اغوای اذهان عمومی - چون دیگر نه منازعه ای وجود دارد و نه مرافعه، نه مسند قضا، نه بیننده - چاره ای سنجیده و گویا ظاهرسازی نماید؛ یعنی برای

رهانیدن " رحمان " از پای همان چوبه دار خیالی، لازم می نماید یک دلیل به اصطلاح موجه منطقی "اختراع" شود، اختراعی که اما در خود " جهان آزاد و دموکراتیک " یک روش شناخته شده و مروج می باشد!

این اختراع چه میتواند باشد، جزء "تشخیص" **اختلال عقلی** (رحمان) که وی را بدین لحاظ، معذور و معاف از هر نوع محاسبه آسمانی و زمینی میسازد!!!

رحمان بیچاره که تا ایندم گمان می برد، از حق بدیهی آزادی عقیده و بیان خود بهره جسته و بنابراین، آگاهانه و با ایمان و سلامت حواس پنجگانه، به " انجیل مقدس " رو آور شده است، اما بیکباره خودش را، از زیر چوبه دار، در مقام یک **مجنون و یک بیمار بیدرمان روانی** می یابد!!! او هرگز حساب چنین بازی مسخره ای را نکرده بود!

آری، اینهم اوج برجستگی ادای هنری " نمایشنامه رحمان " را نشان میدهد که چگونه هردو جنبه تراژیک و کمدی نمایشنامه، یعنی دو جهت یک تضاد، اینک همزمان و در یک حرکت واحد، می توانند باهم وحدت و همسانی داشته باشند؛ چون " رحمان " اینک هم می خندد و هم می گریه! او با چنین حالتی، هیچگاه دیگر خودش نبوده و نمی تواند باشد؛ آزادی وی، صوری و استعاری است، نه حقیقی؛ چه اگر آزادی تمکین بر ضرورتی می باشد که به آگاهی مبدل گردیده است؛ این آگاهی بنابراین، نمی تواند هرگز و هرگز با **اختلال عقلی و روانی** آمیزش نموده، یعنی با آن همسان و مرادف گردد. پس جنون رحمان نمی تواند به هیچ معیاری، آزادی اش را تداعی نماید!

شکی نیست که " رحمان " از پیگرد تفتیش عقاید و چوبه دار اسلامی، عملاً رهایی یافته است؛ با این وجود، اما بدلیل حالت ویژه ای که اکنون در آن گیر کرده است، یعنی بعثت فقدان سلامت عقلی و روانی، او نمی تواند از آزادی بچنگ آورده هم، هرگز لذت ببرد؛ نه آزادی اش او را دیگر واقعا مسرور میسازد، و نه باده روحانی مسیحیت سرمست؛ هر آنگاهی که خیال آزادی نموده و ذوق زیارت حریم واتیکان می نماید، به ناگهان و ناخودآگاه، این سروده طنزآمیز را با خود زمزمه می نماید:

بطواف کعبه رفتم به حرم ره ام ندادند تو برون در چه کردی که درون خانه آبی

باری، چنانچه می بینیم، " رحمان " هم بگونه بازیگر دیگر " نمایشنامه "، یعنی همان قاضی مجاهد، در تخیل و تأمل آزادیخواهانه خودش، سرانجام به بن بست می رسد! آزادی ای را که وی بدست آورده است، در بهترین حالت، آزادی - البته در یک حرکت معکوس - رفتن از زیر ناوه به زیر چکک می باشد که بهای آنرا اما، خیلی گزاف پرداخته است!

اما علاقمندی بازیگران پشت پرده " نمایشنامه " که نقش عملی، کارایی و راه حل شگفت انگیزشان، هنگامه ماجرای " رحمان " را به افلاک هم رسانیده است، آری علاقمندی شان در واقع، نه به شخص " رحمان " بعنوان یک فرد انسانی دارای حق زندگی و حق آزادی عقیده و بیان، بلکه به **پروژه** "رحمان" است که از سالیان " جنگ خونین سرد" در افغانستان، بر روی آن کار نموده و سرمایه گذاری نموده اند!

اگر آنها " مجاهدین " مسلمان را با حمایت های عملی سیاسی تبلیغی، با آموزش نظامی و تجهیزات جنگی، با توشه بی پایان مالی، خلاصه با تمامی وسایل ممکنه در زیر رایت " جنگ اسلام و کمونیسم " خودشان جمع نموده، و در راستای تحقق اهداف " جنگ سرد " بسیج می نمودند، همزمان با آن، با

اعزام تیم های مسیونر خویش، با پیگیری و پشتکار "رحمان" های نوعی را، چه در داخل، چه در اردوگاه های پناهندگی در کشورهای همجوار و چه در خود " جهان آزاد " به مسیحیت جلب و جذب می نمودند؛

جامعه مسیحیان افغانستان، انجمن های مخفی و نیمه مخفی مسیحی در اروپا، امریکا، کانادا، استرالیا، و به همین وتیره رحمان های بسیار دیگری در خود افغانستان، همه محصول همین پروژه یادشده میباشند، و آنها نمی توانند بپذیرند که حاصل اینهمه سرمایه گذاری ها، بیکباره در تحت ترکتازی یک حاکمیت قهار و بنیادگرای اسلامی دود گردیده و به هوا برود!

اینکه رحمان های دیگری چگونه تبارز نمایند؟ اینکه " نمایشنامه رحمان " باردیگر هم تکرار خواهد شد یا خیر؟ و یا این پدیده برای بنیادگرایی اسلامی، با سلاح زور و سیاست تطمیع، سرانجام به یک واقعیت سرسخت و بلامنازع مبدل میگردد؟ همه و همه پرسش هایی هستند که آینده بدان پاسخ خواهد گفت. اما بلاخره باید بر یک واقعیت زنده در اینجا انگشت گذاشت و آن اینکه:

نه اسلام سیاسی بنیادگرا اصل آزادی عقیده و بیان را می تواند بپذیرد، و نه هم سردمداران مسیحی و دموکرات جهان گویا آزاد، در همین باور خود، واقعا ثابت قدم و پیگیر میباشند. اصل آزادی عقیده و بیان در مفهوم بنیادگرایی اسلامی، فقط و فقط اقتدا به اسلام سیاسی معنی میشود؛

از اینجاست که پذیرش اسلام توسط یک فرد یا جماعت غیرمسلمان، و ارشاد اسلامی، در تئوری و در عمل، عین آزادی عقیده و بیان را تداعی نموده و همواره از آن بگرمی استقبال میگردد! یعنی بنیادگرایی اسلامی، آزادی عقیده و بیان را نه بعنوان یک اصل اساسی دموکراسی، بلکه در بهترین حالت، جاده یکطرفه ای می داند که از هرجهتی سرانجام باید به اسلام منتهی گردد؛ چون اسلام آخرین و کاملترین ادیان آسمانی است؛ سرچشمه این ذهنیت را، در واقع تلقی و نگرش اسلام بنیادگرا از مفهوم " اولسیون " و " تئوری تکامل " میسازد!

مسیحیت سیاسی دموکراسی خواه ما هم، در هضم و قبول اصل آزادی عقیده و بیان، پیگیری و قاطعیت صادقانه نداشته، و برخلاف، چنانچه میدانیم، همواره و آنجا که پای منافع سیاسی، اقتصادی و ... دولت های دموکراتیک در میان باشد، بر این اصل بنیادی دموکراسی، سازش و معامله می شود، یعنی بدان برخورد پراگماتیستی می نماید! این واقعیت غیر قابل انکار را، گذشته از همه، همین " نمایشنامه رحمان " هم آشکارا بیان می نماید؛

آنها نه از حق آزادی عقیده و بیان رحمان بمثابه یک حق بدیهی دموکراتیک، بلکه از " رحمان مسیحی " بدفاع برخاستند! همین " دفاع " ایشان هم، بسیار ننگین و شرم آور میباشند، زیرا آنها نه از " رحمان دموکرات و حتی مسیحی " بلکه در واقع، از " رحمان بیمار عقلی و روانی " دفاع نموده اند! که این با اعتقاد و باور راستین به اصل آزادی عقیده و بیان و رعایت آن، منافات دارد. افزون براین، اگر آنها گردن " رحمان مسیحی " ولی عقلا و روحا بیمار، نه " رحمان دموکرات " را، از زیر " گیوتین " حاکمیت قهار اسلام بنیادگرا رهانیده و در " جهان آزاد " پناه میدهند، همزمان بدان صدها پناهنده مسلمان و غیرمسلمان را، به زیرچنین تیغ برنده ای، بمراکز گوناگون حاکمیت های بنیادگرای اسلامی گسیل میدارند!

" رحمان " را در واقع، از زیر چوبه دار رهانیدند، اما آزادی و دموکراسی را به طناب دار آویختند! " نمایشنامه رحمان " همین حقیقت تلخ و خیلی درس های عبرت انگیز دیگری را بما میآموزد.

محکومیت رحمان از همان آغاز، جریان ماجرا، شیوه معالجه این مسئله و پایان توهین کننده و تمسخرآمیز آن، یک فزیه مضمزکننده دیگرست که سجل افتضاحات بی شمار سردمداران پیشکسوت " جهان آزاد " و خادمان زرین قلاده شان در کابل را بازمی‌سازد:

هیچ جای شگفتی نیست که متجاوزین اشغالگر، شعار های کذایی آزادی، دموکراسی و حاکمیت قانون در افغانستان تحت سیطره و اشغال خودشان را، با چه بینش و فلسفه ای، و با چه ابزار ها و شیوه هایی می‌خواهند متحقق سازند! گذشته از همه، همین " نمایشنامه رحمان " هم، این مسأله را بطرزی زنده، جاندار و دردآور آن، بما نشان میدهد.

آنها، چنانچه می بینیم، جسم رحمان را حقیقتا نجات دادند، ولی روح و روان، شخصیت و ایده آل آزادی، در یک کلام، حق دموکراتیک آزادی عقیده و بیان وی را، بی شرمانه و بی آزر م نفی و لگدمال نمودند!

آنها بر حکم مستبدانه و انسان ستیز دادگاه تفتیش عقاید کابل، در حقیقت صحه گذاردند، اما فقط از اجرای عملی آن بدلیل اینکه رحمان عقیده و دیانت مسیحیت را آگاهانه، یعنی در کمال سلامت عقلی و روانی انتخاب نموده است، جلوگیری نمودند!

آنها به دروغ از " دموکراتیزه نمودن " حرف می زنند، ولی آنرا برعکس، در تئوری و در عمل، به زایده حکومت دینی و تابع آن، مبدل میسازند! و این همان نسخه دموکراسی امپریالیستی در یک کشور تحت سلطه مستقیم میباشد که در پرتو رهنمودها، خیمه شب بازی ها، نظارت و کنترل مستقیم، و بلاخره با پشتوانه میلیون ها دالر ایشان، ثبت قانون اساسی دولت دست نشانده کابل گردیده است! و بدینسان، آنها نه تنها بر ضرورت تطبیق یک اصل پایه ای استقرار حاکمیت دموکراتیک که جدایی دین و دولت را تجویز می نماید، آشکارا خط بطلان می کشند، بلکه به بنیادی ترین پرنسپ خود دموکراسی از نظر تاریخی هم، بی شرمانه خیانت مینمایند!

محاكمه رحمان در دادگاه تفتیش عقاید کابل، به همین قانون اساسی مورد حمایت این پیشکسوتان جهان دموکراتیک استناد دارد. قانون اساسی ایکه دموکراسی را پیشاپیش، نه تنها با دین اراده گرایانه گویا آشتی میدهد، بلکه آنرا چنانچه همین " نمایشنامه رحمان " هم نشان داد، به یک زایده بی مقدار آنهم درآورده است! و این خود، حاصل سازش و تبانی اشغالگران دموکرات، با خادمان زر خرید اسلام بنیادگرای شان میباشد. آنها بلاخره از دولت خودساخته و تحت قیمومیت مستقیم خویش در کابل، بنام حاکمیت قانون حمایت و پشتیبانی می نمایند، اما در عین زمان می بینیم که آنها خود، همواره اولین کسانی هستند که همین حاکمیت، ارگان به اصطلاح مستقل قضایی و قوانین آن را زیر پا گذارده و به سخریه میگیرند! " نمایشنامه رحمان " همه را بوضاحت وصف ناپذیری برملا میسازد.

آری، " نمایشنامه رحمان " نتیجه منطقی سازش و معامله بی شرمانه همین سردمداران " جهان آزاد " و دموکراتیک " با اسلام سیاسی بنیادگرا میباشد که در همان پیرایه " قانون اساسی " دولت تحت الحمايه شان، آرایش تئوریک، شرعی و حقوقی یافته است!

اگر محاکمه مسخره رحمان در دادگاه تفتیش عقاید کابل، یعنی حکم چوبه دار در ملاء عام افکار جهانی، با منطق یک حاکمیت دینی به اصطلاح قانونمند و دموکراتیک بمنصه ظهور میرسد، تصور اینکه همین ها در زیرزمینی های مخفی و در دادگاه های صحرایی شان، یعنی بدور از چشم‌رس هر قانون، ناظر و بیننده ای، و بدون هیچ تحقیق، سند، شهود و اثبات، بدون اقامه دعوا، هیچ وکیل مدافع ... به

چه تعداد مخالف سیاسی اعتقادی، در یک کلام، به چه تعداد رحمان های نوعی را سر به نیست نموده و می نمایند، خارج از قدرت تخیل و سنجش آدمی میباشد!

همین ها هستند که با چنین تراژنامه آمیخته بخون، اما به شکرانه همراهی با لشکر متجاوزین، یعنی به زور توپ و تانک و B-52 اشغالگران، و افسون دالر، ین و یورو، بازهم بر سریر قدرت دولتی گماشته شده، تا در پناه وصایا، رهنمود ها و حمایت های سیاسی، نظامی، مالی ... ولی نعمتان امپریالیست خویش، مشق به اصطلاح آزادی، دموکراسی و حاکمیت قانون را نمایند!

لاف های تهوع آور استقلالیت، قانونیت و دموکراتیسم جمهوری اسلامی کابل، در واقع به حبابی شباهت می یابند که از وزش یک نسیم ملایم، و از صدای سرفه یک کودک نوزاد سرمایه هم، می ترکد!

اینهم باج شرمگینی است که آنها ناچارند، همواره بخاطر مزدوری، وابستگی و سرسپردگی های شان، در پیشگاه ارباب پردازند؛ پس جمهوری را که اینان برآن " حکمروایی " می نمایند، در حقیقت یک Bananenrepublik میباشد!

همین حقیقت را اینک " نمایشنامه رحمان " برای هر کور سیاسی و هر متوهم آشفته فکری هم، با عظمت بیرحمانه و آشکاری باید ثابت نموده باشد.

از سوی دیگر، همین " نمایشنامه رحمان " است که بازهم، هرچند ناخواسته و به اکراه، این آموزه خونبار تاریخ را در مخیله زنده میسازد که دوران ظلمت وحشتناک انگیزاسیون مدتهاست سپری شده، و بنابراین نمی توان و نباید دیگر، برای پیشبرد هر سیاست و تحمیل هر عقیده و مرامی، به سلاح اعمال زور و اشاعه ترس و رعب و اختناق و تفتیش مذهبی و غیرمذهبی متوسل گردیده، و بدینسان انسان و آزادی های انسانی، از جمله آزادی عقیده و بیان وی را به چوبه خونین دار آویخت!

نمی شود و نباید دیگر، بفرمان هیچ خلیفه و امیرالمومنینی، هیچ ظل الله، ولی فقیه، مفتی، شیخ و محتسبی، بر حریم زندگی خصوصی انسان تجاوز نموده، اعتقادات، وجدانیات و مسایل وی را، چه بسا **نا مستراح هم، توضیح نمود!**

حق آزادی عقیده و بیان، یعنی حق بلامنازع انسان در پذیرش هر شریعت آسمانی و زمینی و یا عدم آن را، نمی توان و نباید دیگر با هیچ وسیله و نیرنگی تخطئه و سرکوب کرد!

تکامل تاریخ، سرنوشت بشریت مترقی، و سرانجام، تجربه خونبار انسان اجتماعی همه، در تئوری و در عمل، بر هر منطق، اسلوب و ابزار تحمیق مذهبی و غیر مذهبی انسان ستیز، مهر زوال خودش را کوبیده است.

اگر ایده آل جاودانه آزادی، برابری و برادری، تاریخا با اولین جوانه های ظهور یک جامعه مدنی، دموکراتیک و سکولار ملازمت داشته است، فقط بر بنیان های محکم و استوار همین جامعه و تکامل محتوم تاریخی آنست که، همین ایده آل های تابناک بشری، به اوج اعتلا و شکوفایی میرسند.